

گفت و گو: وجه ادبی نو در گفتار سیاسی عصر مشروطه



یک روز عصر، حدود چهارصد سال پیش از میلاد مسیح، سقراط در راه بازگشت از مراسم نایش خدایان فریجی بندیس در بندر پیرائوس، در حالی که قصد داشت به آتن بازگردد با پلمارخوس روبرو شد. پلمارخوس از وی خواهش کرد که شب را در خانه وی سپری کند. قرار بود تنی چند از اشراف جوان نیز برای تماشای مراسم آئینی مشعل گردانی بدانجا بیایند، که خود می توانست فرصت خوبی باشد برای بحث و گفت و گو. متقاعد ساختن سقراط به پذیرش این دعوت کار دشواری نبود و چند ساعتی بیش نگذشته بود که مهم ترین بحث تاریخ ادب آن زمان جریان یافت. در چنین صحنه ای بود که **جمهور افلاطون** - اثری که از آن به عنوان مهم ترین نوشته تاریخ ادبیات و فلسفه جهان یاد می شود- پا به عرصه وجود نهاد.

«عدالت چیست؟» نخستین پرسشی بود که در این گفت و گو به بحث گذاشته شد، ولی سقراط در تلاش خود برای مشخص تر ساختن ابعاد بحث، موضوع عدالت را در چارچوب دولت و برنامه آموزشی ای که می توانست به شکل گیری انسانی ایده آل یعنی «پادشاه فیلسوف» منجر شود، قرار داد. بیش از دو هزار سال بعد، وجه بیانی گفت و گو - هر چند با سبک و سیاقی به نسبت متفاوت- در فرهنگ اروپایی مورد قبول افتاد. ادبا و صاحب قلمانی را می بینیم چون فرانسوا فنلون (۱۷۱۵-۱۶۵۱) و والتر سوج لندور (۱۸۶۴-۱۷۷۵) که این شیوه را در بیان مضامین گوناگونی به کار گرفتند. فنلون که از چهره های شاخص عصر «عقل» به شمار می رفت، با به کار گرفتن تنی چند از چهره های مهم تاریخ جهان در

گفت و گوی مردگان خود به نقد لویی چهاردهم می پردازد که همعصر او بود: شارون، سکاندار زورق مرگ را همراه هرِمِس می سازد، هرودوت را پای صحبت لوسین، طنزپرداز نامی یونان باستان می نشانند، و سقراط را نیز با دولتمرد آتنی، آلیسیبوز همصحبت می کند. لندور در عین حال که در یک چارچوب شعری رمانتیک سیر می کند، گفت و گوهایی را نیز میان شخصیت های تاریخی ای چون هانیبال و ملکه الیزابت اول ترسیم می کند. وجه بیانی گفت و گو در ادبیات اروپا برگرفته از سنت طولانی و گونه های متنوعی است که در ادبیات یونان باستان وجود داشت.

در ادبیات کلاسیک فارسی، تقریباً از این وجه نشانی به چشم نمی خورد. «پرسش و پاسخ»، نزدیک ترین نمونه ای است که در سنت ادبی ایران می توان به این گونه خاص یافت. نخستین نمونه های آن در ادبیات پهلوی دیده می شود که هم در وجه بیان شفاهی مصداق داشت و هم در ادبیات مکتوب. اما در «پرسش و پاسخ»، بر خلاف گفت و گو، طرفین صحبت -لااقل از لحاظ اصول- در مرتبه برابری قرار ندارند. در «پرسش و پاسخ» دانش آموز مطیع و افتاده ای حضور دارد که در کمال خضوع و خشوع، در محضر استاد -که معمولاً تجسم عین فضل و کمال است و دانای کل- سؤال هایی را مطرح می کند. از این رو در این گونه پرسش و پاسخ ها از تنها چیزی که نشان نیست، زیر سؤال بردن دیدگاه طرف مقابل است؛ زیر سؤال بردنی که معمولاً رکن اصلی گفت و گو را تشکیل می دهد. تنها در سال های نیمه دوم قرن نوزدهم بود که به ویژه برخی از اصلاح طلبان ایرانی گفت و گو را به عنوان وجه بیانی در اعتراض به ناهنجاری های اجتماعی و استبداد سیاسی حاکم وارد گفتار سیاسی کشور کردند. آن چه به ویژه آن ها را در اخذ «دیالوگ آتن» ترغیب کرد، امکان بحث و فحوص آزاد و بی قید و شرط نهفته در این شیوه بیان بود.

ابن میرزا ملکم خان (۱۲۴۸-۱۳۲۶ ه.ق) بود که برای نخستین بار در توضیح بیشتر مفاد رساله پیشین خود کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، وجه بیان گفت و گو را در مکالمات خیالی رفیق و وزیر به کار گرفت. ملکم در مقدمه کتابچه غیبی که در سال ۷۶-۱۲۷۵ ه.ق به رشته تحریر درآمد، پس از تشبیه ایران به یک «ناخوش خطرناک» برای معالجه «امراض دولت» مجموعه قوانینی را طرح کرد. همو آنگاه در تبلیغ و توضیح بیش از پیش مفاد آن رساله رفیق و وزیر را منتشر ساخت.

پس از مقدمه ای کوتاه، بین رفیق که اصلاح طلب و خواهان استقرار قانون در مملکت است و وزیر، که دولتمردی است محافظه کار، گفت و گو، یا به عبارت ملکم «مکالمه» ای آغاز می شود. در این نوشته، وزیر نماینده گروهی از رجال طراز اول و سنتی کشور تلقی می شود که سال های سال از طریق فساد و ارتشاء ثروت هنگفتی اندوخته و در نتیجه با هرگونه اصلاح و دگرگونی اجتماعی که دلخواه رفیق است، مخالفت دارد. چهره هایی که در این رساله به مکالمه نشسته اند، هر یک به اردوی سیاسی کاملاً مخالف تعلق دارند، اما گفت و گویی نیز که میان آن دو جریان دارد نه فقط به نقطه مشترکی نمی رسد که در پایان هر یک با تغییر و عصبانیت از هم جدا می شوند. فاصله فاحشی که میان دیدگاه های

رفیق و وزیر ملکم دیده می‌شود، خود تأکیدی است بر ضرورت اتخاذ روش‌هایی ریشه‌ای در انجام یک رشته اصلاحات عاجل سیاسی در ایران.

ملکم در گفت و گوی دیگری که در سال ۱۲۷۶ هـ.ق به هنگام اقامت در استانبول، تحت عنوان شیخ و وزیر به رشته تحریر درآورد، همان وجه گفت و گو را- و این بار میان یک شیخ سنت‌گرا و وزیری اصلاح‌طلب- به کار می‌گیرد. اگرچه اصلاح خط، موضوع اصلی این رساله را تشکیل می‌دهد بحث اصلی ملکم مبحث چگونگی اخذ دستاوردهای اروپا است. وزیر در پاسخ به شبهات شیخ در زمینه کافر بودن فرنگی‌جماعت و لهذا دشواری‌های حاصله در اخذ و کسب دستاوردهای آنان، پاسخ می‌دهد که «... من نمی‌گویم که شما اصول فرنگ را حکماً قبول بفرمائید. حرف من این است که قدرت دُوک فرنگ حاصل تدابیر مخصوص آنهاست، اگر باید صاحب آن قسم قدرت بشویم پس ناچار باید اصول تدابیر آن‌ها را جمعاً قبول نمائیم و اگر اصول تدابیر آنها را قبول نداریم پس دیگر نباید در فکر مقابله با قدرت آنها باشیم...»^۱

کاربرد وجه گفت و گو از سوی ملکم فقط به رسائل رفیق و وزیر و شیخ و وزیر محدود و منحصر نماند. نظر به اقبال عمومی نسبت به این وجه بیانی، وی در سرمقاله‌های کوتاه خود در نشریه قانون نیز که در سال‌های آخر قرن نوزدهم در لندن منتشر می‌ساخت آن را به کار گرفت. سرمقاله‌های او در اعتراض به بی‌قانونی حاکم در ایران^۲، نیاز کشور به یک مجلس ملی^۳، و همچنین اعتقاد وی مبنی بر



ضرورت حفظ و اعمال قوانین شرع برای ایجاد جامعه ای مبتنی بر عدالت در ایران از جمله نوشته هایی بود که به صورت گفت و گویی ارائه شد.

در پی ابتکار و پیشگامی ملکم خان در ارائه وجه گفت و گو به عنوان یک وجه ادبی در گفتار سیاسی در ایران، با شکل گیری نهضت مشروطه و سال های بعد از آن، تعدادی از دیگر روشنفکران اصلاح طلب ایرانی نیز برای بیان آراء سیاسی خود همین وجه را اتخاذ کردند. از میان این نوشته ها، آثار زیر را می توان برشمرد: **مکالمه سیاح ایرانی با شیخ هندی**، نوشته سید جلال الدین مؤیدالاسلام؛ **گفت و گوی یک میرزای با علم با یک عوام مستحضر** و رساله شیخ و شوخ که نویسنده هیچ یک به روشنی شناخته نیست.

در گفت و گوی میرزای با علم با یک عوام مستحضر، بین عوام مستحضر که از وضعیت سیاسی موجود رضایت چندانی ندارد و میرزای با علم، که او نیز از حوادث اخیر سیاسی ناراضی است، ملاقاتی رخ می دهد. **گفت و گو** با شکایت و نارضایی هر دو طرف از «ظلم» حکومت و فقدان دستگاه عدالتی که به حقوق مردم برسد، آغاز می شود.^۵ بر خلاف انتظار، در این گفت و گو، «عامی» نسبت به سیاست های قدرت های بزرگ اروپایی در ایران بی اطلاع هم نیست و اگرچه در خلال سخنانش نشانه هایی از بیگانه ستیزی به چشم می خورد، ولی از جمله کسانی نیست که تمام مصائب و دشواری های ایران را به گردن «خارجی ها» بیندازد. و در پاسخ به ایراد میرزا که می گوید «لفظ قانون شما مردم را ترسانده، علما می گویند در مقابل قانون شریعت، قانون جایز نیست...» چنین استدلال می کند که «انکار» آن ها از این است که «تقاضای وقت» را درک نمی کنند.^۶

سعی به تقابل و رویارویی با علما که در این رساله به نحوی گذرا ملاحظه شد، موضوعی است که در برخی از دیگر رساله های آن دوره، از جمله رساله شیخ و شوخ، که گفت و گویی است میان تعدادی از تحصیل کردگان مدرسه دارالفنون، دیده می شود. در فضایی که یادآور منزل سفالوس در جمهوری افلاطون است، شوخ بذله گویی با شیخ اهل بحثی وارد گفت و گو می شود. طولی نمی کشد که دامنه صحبت به دانش فرنگی و جامعه فرنگستان می رسد. اگر چه هیچ کدام از آن ها ضرورت عاجل اصلاحات را منکر نیستند، ولی در مورد چگونگی اعمال و تحقق چنین اصلاحاتی اتفاق نظر ندارند.^۷

یکی دیگر از رسائلی که در وجه ادبی گفت و گو نوشته شده، رساله **مصاحبه ایرانیه** است. این رساله برای نخستین بار به نام «مقاله ملکی» به کوشش آقای ایرج افشار در مجموعه مقالات عبدالرحیم طالب اف تبریزی به نام «آزادی و سیاست» به چاپ رسید.^۸ اما نسخه ای که نگارنده در کتابخانه نسخ خطی جمهوری آذربایجان یافته ام، به نام میرزا عبدالله غفارزاده ثبت شده است. میرزا عبدالله غفارزاده را به فعالیت سیاسی نمی شناسیم، اما در میان چهره های شناخته شده آن زمان، میرزا اسدالله غفارزاده انقلابی صاحب نام ایرانی است که در آن دوره در قفقاز زندگی می کرد.^۹

مصاحبه ایرانیه، نوشته ای است رسا و دلنشین به خط نستعلیق در چهل و دو صفحه. در بالای

صفحه اول آن به خط و زبان روسی تصمیم رئیس «کمیته بررسی» ثبت شده است مبنی بر آن که «در ۲۲ آوریل ۱۹۰۴ کمیته بررسی مطابق با ماده ۱۰۲، نشر مصاحبه ایرانیه را ممنوع اعلام داشت. در پایان دستنویس نیز تعداد صفحات آن به ترکی چهل و دو نوشته شده است.

در این رساله نیز همانند دیگر رساله هایی که در این نوشته مورد اشاره قرار گرفت، تقریباً بدون هیچ مقدمه ای گفت و گو آغاز می شود. یک طرف گفت و گو میرزا عبدالله نامی است و طرف دیگر هم میرزا صادق که نظر به نوع زبان و کلامشان هر دو از قشر «منورالفکر» ایران صدر مشروطه به نظر می آیند.

میرزا عبدالله ضمن شکوه و گلایه از شرایط اجتماعی پریشان و وضعیت سیاسی ناگوار ایران، عامل اصلی این وضع را احکام دینی و دنیوی ناشایست زمانه می بیند که کشور را به چنین روزی انداخته اند. این که تمام کالاهای اساسی می بایست از فرنگستان وارد شود خود یکی از نشانه های خرابی وضع بود. و از آن بدتر که در این میان، «مال قلب مسکوئی» جانشین مال التجاره ایران شده و ایرانی از کاغذ قرآن تا کفن اموات محتاج فرنگستان است»^{۱۰}. میرزا صادق نیز در صحبت های خود از همین موارد شکایت دارد که گویای آن است که از لحاظ سیاسی مرام و مسلکی همانند همصحب خود دارد. در واقع وی به سخنان خود چارچوبی تاریخی نیز می بخشد. می گوید از روزی که قرارداد ترکمنچای تحمیل شد، ایرانیان به چنان خواب سیاسی ای رفته اند که حتی صوراسرافیل نیز نمی تواند آن ها را بیدار کند»^{۱۱}.

از نظر میرزا عبدالله یافتن چاره ای برای این وضع پریشان بیش از هر چیز در گرو شناسایی ابعاد و جوانب مختلف آن بود و برای این مهم نیز علی را می بایست بررسی کرد که عموماً به عنوان دلایل پیش آمد چنین وضعی تلقی می شدند. این علل عبارت بودند از: الف. فعالیت های مضر برخی راجل دینی، ب. لعنت پیامبر بر کشور، ج. رقابت میان جناح های مختلف دربار، د. خط مشی های سیاسی دربار، هـ. تأثیر نامطلوب آموزش های سنتی، و. مداخله قدرت های خارجی.

میرزا صادق در پاسخ، این موارد را مورد بررسی قرار می دهد. وی قبول دارد که هر یک از موارد سبب استثنای لعنت پیامبر بر کشور که از نظر او خرافات بود- به نوبت خود در پیش آمد بحران عمومی حاکم مؤثر بوده اند، ولی از نظر وی ریشه تمامی این مصائب را می شد در یک کلمه خلاصه کرد: فقدان قانون.

نیاز اساسی ایران به یک رشته قوانین مدنی، اندیشه نو و جدیدی نبود. مدتی پیش از این، در سال ۱۲۸۷ هـ.ق (۱۸۷۰ م) یوسف خان مستشارالدوله خود در همین زمینه رساله موسوم به یک کلمه را منتشر ساخته بود، که رکن عمده آن، بر ضرورت استقرار قانون استوار بود. نکته ای که میرزا ملکم خان نیز در روزنامه قانون خود بر آن تأکید داشت. آشکار است که میرزا عبدالله نیز با این رساله آشنایی دارد هر

چند در گفت و گویش با میرزا صادق اگرچه صریحاً از ملکم یاد می کند، ولی از یوسف خان مستشارالدوله نامی به میان نمی آورد: «شما در این باب به معلومات خود مغرور شده و یقین کرده اید که حل عقده های ایران فقط در نبودن قانون است که او را شما ملتفت شده و مثل کولومب کشف آمریکا نموده اید... قانون نامه میرزا ملکم خان سی سال است در دست رجال ایران اسباب مسخره و استهزا است».

میرزا عبدالله از این که میرزا صادق حرف تازه تری برای گفتن ندارد، چندان راضی به نظر نمی آید. وقتی می بیند که طرف گفت و گویش صرفاً به تکرار راه چاره ای می پردازد که بیش از سی سال است در مباحث سیاسی ایران مطرح است، ناراحت و مکدر شده و گفت و گویشان شکل تند و کوبنده ای به خود می گیرد. همان گونه که خاطر نشان گردید اگر چه رویارویی های تند و صریح در بحث، یکی از ویژگی های اساسی گفت و گوهای افلاطونی است، اندیشه کش و واکنش دیالکتیک بین دو طرف مقابل برای دستیابی به نگرشی نو از یک مسئله، موضوعی بود که در ادب فارسی پیشینه نداشت. سقراط به خوبی می توانست از یک حمله شدید طرف بحث بهره گرفته و از آن برای طرح آراء خود استفاده کند، همان گونه که در مقابله با تراسیماکوس در کتاب جمهور انجام می دهد. در گفتار سیاسی به زبان فارسی، برای بحث واقعی هیچ گاه زمینه ای سراغ نداریم. گفتار سنتی بیشتر تحت تأثیر روابط مرید و مرادی بوده، دانش و آگاهی حاصل کسب فیض «طالب واقعی و مخلص» از «پیر و مرشد و مراد...» است.

نبود یک نحوه بیان صریح و روشن در زیر سؤال بردن آراء سیاسی طرف مقابل از لحاظ فکری، برای نویسنده مصاحبه ایرانیه امر کاملاً روشنی است. و دقیقاً به دلیل چنین اعتقادی است که سعی دارد با دامن زدن به زمینه بحث و رویارویی، شکلی را ارائه دهد که به گفت و گوهای صریح و باز سیاسی منجر گردد. با این حال، و به رغم حسن نیت او، این گفت و گو به نوعی رویارویی غیر عقلانی و شبه روشنفکری تبدیل می شود که جز ساده و نادان خواندن طرفین یکدیگر را، نتیجه ای به بار نمی آورد:

«میرزا عبدالله: استدعا می کنم تشدد نکنید، به غیظ نیائید، لطیفه نگوئید. امثله و حکایات ذکر نکنید تا از مطلب خارج نشویم. هر جا که حالی نشدید، توضیح بخواهید تا مقصود به عمل آید.

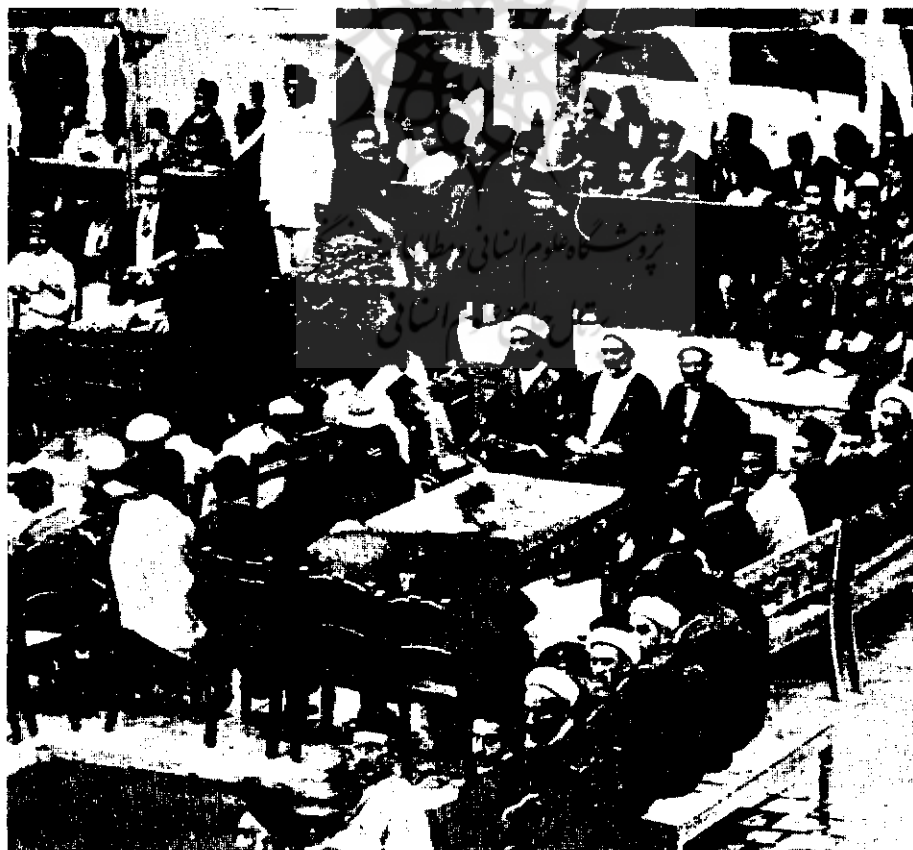
میرزا صادق: آقای من! اینقدر طول سخن چرا؟ ساعتی قبل بنده را شخص با اطلاع ایرانی می شمردید، حالا نافهم و جاهل و منکر و ضاحک بلا تعجب می خوانید. این ها نه به حالت بنده و نه به معارف شما شایسته می باشد. آنچه می دانید بفرمائید. اگر مسموع و مقبول است فبها، و الابی پرده می گویم که بی معنی است. اما نگفته می دانم که بی معنی است».

پس از این رویارویی تند و شدید که نقطه اوج این گفت و گو است، مناقشه مزبور نیز فروکش می کند. و آنچه از این بحث برجای می ماند دیدگاه اساسی میرزا عبدالله است درباره مسائل سیاسی و اجتماعی ایران. به عقیده او، اختیار کردن مجموعه قوانین، به خودی خود نمی توانست بحران موجود

را برطرف کند. مسئله اساسی اجرای قانون بود. «هرج و مرج ایران از این که قانون اساسی وجود داشت نشأت نمی گرفت، بلکه از بی میلی ایرانیان به تصویب و اجرای آن ناشی بود».

پاسخ میرزاصادق به این گفته میرزا عبدالله آن است که هیچ کس نمی تواند از حکام مستبدی که بر ایران حکمفرمایی می کنند انتظار داشته باشد که نظم و قانون را در ایران برپا دارند. با این حال، مخاطب سخنان پایانی میرزاصادق، میرزا عبدالله نیست. چرا که وی نیز کم و بیش از لحاظ سیاسی همانند او فکر می کند. روی سخن میرزاصادق با سیاستمداران «مستبد و مکار» ایران است. وی پس از نقل یکی از سوره های قرآن به این نوع سیاستمداران هشدار می دهد که راه دیگری در پیش گیرند، در غیر این صورت نامشان در دفتر خلود لعنتی که خود قصد دارد برای آگاهی نسل های بعدی بنویسد، ثبت خواهد شد. این که آیا اصولاً به نوشتن چنین دفتری موفق شد یا خیر، روشن نیست، ولی لحن تند و تهدیدآمیزی که در این نوشته به کار برد، لحنی بود که از آن سال ها به بعد به طور روزافزونی در این گونه نوشته ها کاربرد یافت.

گفت و گوهای سیاسی مآلی که نمونه هایی چند از آن در نوشته بالا مورد اشاره قرار گرفت، از میزان تأثیرپذیری برخی از نویسندگان ایرانی عصر مشروطه از آن وجوه ادبی حکایت دارد که اصولاً ماهیتی خارجی و اروپایی داشت. اگر چه حتی در خلال این دوره مهم گذار، بسیاری از سیاسی اندیشان



ایرانی نسبت به طرح مباحث تند و صریح و لهنذا توانایی نهفته در این گونه مباحث در بازتر کردن گفتارهای سیاسی، میل و رغبت چندانی نشان نمی دادند، با این حال در فرآیند دگرگونی نظام سنتی کهن که در این سال ها در ایران جریان داشت، گفت و گو به عنوان یکی از مهم ترین ابزار طرح و نشر انبوهی از آراء جدید و متنوع، کاربرد مؤثری یافت.

یادداشت ها

- ۱- کلیات ملکم، به اهتمام هاشم ربیع زاده، تهران ۱۳۲۵ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۰.
- ۲- قانون، شماره ۱۷، بی تا
- ۳- همان، شماره ۶، ژوئیه ۱۸۹۰
- ۴- همان، شماره ۲۱، بی تا
- ۵- فریدون آدمیت و همناطقی، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۳۶.
- ۶- همان. ص ۱۳۹
- ۷- همان، صص ۱۵۴-۱۴۴
- ۸- عبدالرحیم طالبوف، آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۷. آقای ایرج افشار در یادداشت بلندی که در ایرانشناسی چاپ آمریکا منتشر کردند (ایرانشناسی، تابستان ۱۳۷۲) با اشاره به پیشینه کارشان طالبوف را نویسنده اصلی رساله شناخته اند. از ایشان به دل سپاسگزارم.
- ۹- میرزاالسدالله غفارزاده، یکی از چهره های صاحب نام نهضت انقلابی ایران در سال های نخست قرن بیستم است. وی که متولد اردبیل و فارغ التحصیل دارالفنون بود در سال ۱۹۰۳ به قفقاز رفت و پس از مدتی به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست. در سال ۱۹۱۷ همراه با دیگر ایرانیان هوادار بلشویک ها، فرقه عدالت را بنیان نهاد که بعدها به حزب کمونیست ایران تبدیل شد. در حالی که ریاست فرقه دموکرات را بر عهده داشت، در سال ۱۹۱۸ در وقایع گیلان کشته شد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به عبدالحسن آگاهی، «پیرامون نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم»، دنیا، ۲/۳، ۱۹۶۲. کارنامه و زمانه ایرانیان قفقاز، موضوع پژوهشی است مفصل که نگارنده در دست دارد.
- ۱۰- یکی از مأموران سانسور که ظاهراً از ملاحظه کلمه «مسکوبی» خشنود نشده بود، روی آن خط کشیده و کلمه خارجی را جایگزینش کرده بود.
- ۱۱- سانسورچی مزبور «قرارداد ترکمنچای» را نیز حذف کرده و اصطلاح کلی تر «معاهدات خارجی» را جایگزین آن کرده است.